نگاهی به اغلب بازی‌های قدیمی که خاک‌فراموشی می‌خورند

دست چه کسی پوچ است

شادی خوشکار
خبرنگار گروه طرح‌نو

شاید هم این مرور همان فیلم باشد، بتوانیم برای بچه‌های حالا تعریف کنیم و گاهی از جلوی مانیتور هابلند شان کنیم.

کاش یک دو برین فیلمبرداری سال‌های پیش از دوره‌می‌های پدر و مادرهایمان و پدربزرگ و مادربزرگ‌هایمان فیلم می‌گرفت و حالا نشان بچه‌هایمان می‌داد. سرکی به حیاط و کوچه‌ها می‌کشید، دسته بچه‌ها را در حال دویدن دنبال هم که گاه گرگ می‌شدند و گاه چزبی از دسته، گاهی دست‌هایشان زنجیرهای محکمی بود که همزنجیرباف که آن را بافته بود هم، نمی‌توانست بازش کند. ترانه‌ها و شعرها، سنگ‌ها و خط‌ها و لی‌لی کردن‌ها، قایم‌شدن و... صدای سک سک گفتن یک نفر می‌آید و حالا نقش‌ها عوض می‌شود. توپی که اگر توی دستت بگیری می‌توانی یک هم‌تیمی را به بازی بیاوری، دوربین همین‌طور می‌چرخد و می‌چرخد توی کوچه‌ها و حیاط‌ها. هوا دیگر تاریک شده است. مادر یا یکی یکی بچه‌ها را صدا می‌کنند و بچه‌ها به خانه می‌روند. تنوی خانه ماجرای دیگری است. اتل‌متل توتوله می‌تواند بچه‌های کوچکتر را خوشحال کند، اسم فامیل، دبرنا و بازی‌های دیگری که هرکدام یک گروه را به خود جذب می‌کنند. کاش می‌شد از آنها فیلم گرفت. آن وقت آنچه را در این فیلم‌ها می‌دیدیم کودکانی بودند که دنبال هم می‌دویدند، جایی پنهان می‌شدند، می‌پریدند، می‌خندیدند و لذت می‌بردند. آنچه می‌دیدیم فریادهای کودکانه بود، قهرها، آشتی‌ها و شیطنت‌ها، کلک‌ها و به قول خودشان جر زدن‌ها. چیزهایی که دیگر دنی‌بینیم و این روزها در تعریف بازی نمی‌گنجند. حالا اسم بازی بیشتر یادآور کودکی است که در تنهایی یا اسباب بازی‌های مدرن وقت می‌گذراند. سنگ نیست، طناب نیست، خط کشی وسط کوچه و پیدا کردن یک پله برای نجات و فرار کردن از دست گرگ نیست. یک ورق کاغذ و مداد و یک حرف برای شروع بازی، پاهای دراز شده و ترانه‌هایی که تکرار می‌شدند، چیزهایی که به تنهایی هیچ کودکی راشاد نمی‌کرد اما جمع کودکان و فریاد خوشحالی‌شان کوچه‌ها و خانه را شلوغ می‌کرد. چیزی که برای کودکان لذت بود و تفریح و روانشناس‌ها در آن شیوه‌های تربیت و رشد را دنبال می‌کردند، از نظر جامعه‌شناسان نه فقط فرآیندهای اجتماعی شدن و آموزش مهارت‌های اجتماعی که انتقال یک فرهنگ و آیین را به نسل‌های بعد به دنبال داشت. «طرح نو» مجال این را ندارد که همه این بازی‌ها را مرور کند اما یادآوری چندتایشان برای ما که خاطره بازهای خوبی هستیم خوشایند است.

بازی‌ها یمان را دزدیدند

از بین بازی‌ها، انهایی که توانستند خود را در رده ورزش قرار دهند، ماندگارتر شدند. مثل زو که حالا دیگر در مسابقات جهانی هم حضور دارد و قبلا جایش بین سرگرمی‌های بچه‌ها بود.

کره جنوبی ۲ سال قبل یکی از این بازی‌ها را به نام خود ثبت کرد. کمی شبیه بیسبال است و برای خودش لیست بلندی اصول و قواعد دارد و به همین دلیل بیشتر بچه‌های سنین بالاتر سراغ آن می‌رفتند. هفت سنگ رو هم از بزرگ به کوچک، دو گروه مهاجم و مدافع ۵ یا ۶ نفره. گروه مهاجم سنگ‌ها را نشانه می‌گیرد و پس از ریختن آنها باید در فاصله زمانی کمی دوباره روی هم بچینند. اما هفت‌سنگ یکی از آن بازی‌هایی است که هنوز بخت با آنها یار است. با این که در کوچه و خیابان اثری از آنها نیست اما در اسپیون بازی‌های روستایی با مدون کردن قوانین و مقررات آن توجه خود را به این بازی نشان داده و سعی در زنده نگه‌داشتن آن کرده‌است.

قایم باشک را هنوز هم می‌توان در بین بازی‌های بچه‌ها پیدا کرد. حالا خانه جای این بازی شده. با این که شلوغی می‌تواند این بازی را جذاب‌تر کند اما حالا خانه‌ها تمایلی ندارند که بچه‌هایشان در شلوغی و ناامنی کوچه‌ها و خیابان‌ها پنهان شوند.

دست بچه‌های امروز پوچ که نه اما کم و بیش خالی است. خالی است از روزهای شاد گذشته، خالی است از فرهنگی که قرار بود به دستشان برسد اما نرسیده و این وسط از مشت کسی افتاده. زندگی‌شان از جمع‌ها و دورهمی‌ها، از تلاش برای بیرون‌زی گروه و از شکست دادن گرگ‌ها، جای این چیزها خالی است

پنهان شدن کودکان در گوشه و کنارهای شهری که معلوم نیست چقدر امنیت دارد برای پدر و مادرها پذیرفته شده نیست. چشم گذاشتن و شمردن، پنهان شدن باقی بچه‌ها و سک سک کردن مراحل این بازی که لحظاتی از هیجان، خلاقیت و شگفتی را برای بچه‌ها به دنبال دارند.

بازی دیگری که مدعی پیدا کرده وسطی است. آمریکایی‌ها می‌گویند این بازی مال آنهاست. وسطی، دژال یا تکبال و با نام محلی آرادآوردی که متعلق به آذری‌هاست حالا به گروه ورزش‌ها رفته و قوانین نوشته شده دارد. وسطی تلاش برای بازیابی هم گروهی‌هاست وقتی همه از بازی کنار رفته‌اند و منتظرند تا بتوانی دوباره به گردونه وارد شوی کنی. یک توپ که قرار است گروه مقابل را هدف قرار دهد و برنده گروهی است که بیشتر هوای هم‌تیمی‌هایش را داشته باشد.

این همکاری گروهی در بازی گرگ هم به هوا که برای بعضی‌ها بالابلندی است هم دیده می‌شود. مجموعه‌ای از بچه‌های هم‌دست که سعی می‌کنند گرگ را گول بزنند و از دست او فرار کنند و روی یک سکو بایستند. گرگ به غیر از این بازی، چند جای دیگر هم حضور دارد. دستمال پشتی یک بازی دیگر است که کارآکتر اصلی آن گرگ است.

گرگ دستمال را پشت سر یکی از بچه‌هایی که در یک دایره دور هم نشسته‌اند می‌اندازد و او باید دنبال گرگ کند و او را بگیرد. بچه‌های دیگر تشویقش می‌کنند. یک وقت‌هایی هم گرگ موفق می‌شود پنهانی این کار را انجام دهد و بعد یک دور، دور بچه‌ها بگردد و آن وقت بازنده کسی است که از دستمال بی‌خبر مانده است. باید وسط دایره بنشیند. اما این بازی خیلی زود تر از دیگر بازی‌ها به فراموشی سپرده شده‌است.

این بازی، بی‌پایان است

یک بازی گرگی دیگر که با ترانه همراه است این است: گرگم و گله می‌برم. این جا دیگر گرگ نمی‌خواهد گوسفندها را بخورد بلکه آنها را جزو دسته خود می‌کند. یک طرف چوپان است با بچه‌هایی که پشت سر او هستند و طرف دیگر گرگی که در اول بازی تنهاست. کم‌کم آنهایی که در میان ترانه‌خوانی با دیگران همراه نیستند به دست گرگ می‌افتند و به گله او می‌روند. بیشتر این بازی‌ها در مناطق مختلف با تغییرات جزیی از هم، متفاوت می‌شوند. بازی‌هایی که ترانه دارند در مناطق مختلف ترانه‌های محلی‌شان با هم فرق دارد. اما جالب است که گرگم به هوا هم جزو بازی‌هایی است که در فراسیون بازی‌های بومی و محلی جایی برای خود دست و پا کرده‌است.

ترانه‌ها و فریادهای شاد کودکانه در عصر زنجیرباف هم تکرار می‌شوند. ترانه عمو زنجیرباف، اما حتی آنهایی که شیوه بازی را بلد نیستند یا استثنا به این بازی‌ها قد نمی‌دهد هم حتما شنیده‌اند. بویژه که با صدای یکی از مجری‌های برنامه‌های کودکان خوانده شده است. دست‌های بسته به هم بچه‌ها در این بازی، نقش زنجیر را دارد و عمو زنجیرباف هر بار از کودکان می‌خواهد که صدای یک حیوان را تقلید کنند. این نمونه‌ای از بازی‌هایی است که باورهای فرهنگی ایرانیان را در خود دارد. عمو زنجیرباف با بهار می‌آید و طبیعت و جانوران دیگر هم که صدایشان شنیده می‌شود از خواب زمستانی بیدار شده‌اند. این جا بچه‌ها باید تا جایی که می‌توانند دستانشان را محکم به هم بدهند تا زنجیر عمو زنجیرباف پاره نشود.

خیلی از این بازی‌ها حتی برنده هم ندارند و پایانشان تا پایان یافتن حوصله بچه‌ها یا اتری‌شان به تعویق می‌افتد. «کی بود کی بود من نبودم» هم یکی از این روندهای دایره‌وار را دارد. دو نفر در وسط دایره بچه‌ها می‌ایستند و یکی یا چشمان بسته باید حدس بزند که کدام یک از بچه‌ها دو سنگ را به هم زده است. اگر حدس درست باشد آنها جای خود را با هم عوض می‌کنند و این بازی می‌تواند ساعت‌ها ادامه داشته باشد.

مرحله به مرحله بودن برخی از این بازی‌ها کم از بازی‌های رایانه‌ای که بچه‌ها باید به اصطلاح غول مرحله آخر را در آن شکست دهند، ندارد. استپ‌هوایی یا پرتاب یک توپ آغاز می‌شود و صدا زدن نام یک نفر. اگر توپ را بگیرد همین روند را تکرار می‌کند اگر به زمین بیفتد یا گفتن استپ بچه‌ها بی‌حرکت می‌ایستند. او توپ را پرتاب می‌کند، اگر به کسی برخورد کند جایشان با هم عوض می‌شود. در مراحل بعد برای بعضی‌ها اسم مستعار می‌گذارند و روند بازی تکرار می‌شود.

در این بازی‌ها هر کدام از بچه‌ها نقش‌های مختلفی دارند و مدام جایشان با هم عوض می‌شود. «در دستش ده» که به آن «دست رشته» هم می‌گویند کسی که باید توپ را از بقیه گروه بگیرد جایش با یکی دیگر از اعضای گروه عوض می‌شود. بیشتر وقت‌ها بچه‌ها از بازی بیرون نمی‌شوند.

خانه هم جای بازی است

بعضی بازی‌ها هم مخصوص فضاهای بسته‌اند. اتل متل توتوله یا ترانه‌ای که سر زبان همه کودکان بود بچه‌های کوچکتر را به خود مشغول می‌کند. «اسم فامیل» بازی دیگری است که هنوز هم کم و بیش در جمع‌ها حضور دارد اما بیشتر بزرگترها آنهایی که در کودکی‌شان این بازی‌ها را تجربه کرده‌اند به آن تمایل نشان می‌دهند. غیر از اطلاعات عمومی و سرعتی که در این بازی لازم است، شنیدن جواب‌های دیگران که از روی عجله گاه خنده‌دار می‌شوند، سرگرم کننده است. دبرنا هم در بین خانواده‌ها و در مهمانی‌ها پیش‌تر می‌توانست جای تلویزیون را بگیرد. صفحه‌ای از اعداد که پیش روی شماست و با بیرون آمدن هر مهره با نخودها و لوبیاها باید آن را پر کنید. بازی ساده دیگر که از هر سن و سالی افراد را دور هم جمع می‌کرد «گل یا پوچ» بود. دو نفری یا در گروه‌های چند نفره با یک شیء کوچک که در مشت‌ها جا می‌گیرد. گل دست چه کسی است؟ حدس می‌زنید و حدس می‌زنید تا بازی به نفع گروه خودتان پیش ببرید. دست چه کسی پوچ است؟

اینها را که به یاد می‌آورید می‌بینید، دست بچه‌های امروز پوچ که نه اما کم و بیش خالی است. خالی است از روزهای شاد گذشته، خالی است از فرهنگی که قرار بود به دستشان برسد اما نرسیده و این وسط از مشت کسی افتاده. زندگی‌شان از جمع‌ها و دورهمی‌ها، از تلاش برای پیروزی گروه و از شکست دادن گرگ‌ها، جای این چیزها خالی است. حتی اگر بعضی از بازی‌هایمان را به رده ورزش‌ها برده و برایشان قوانین داشته باشیم، بچه‌ها را در هم جمع نمی‌کند چرا که دیگر آن بازی‌ها را نمی‌شناسند.

دیدگاه

بچه‌های امروز، با هم زیستن را نمی‌آموزند

قمر فلاح
جامعه‌شناس

در گذشته زندگی در شهرها شکل دیگری داشت؛ خانواده‌ها به لحاظ عاطفی به هم نزدیک‌تر بودند و زندگی‌ها بسته نبود و می‌توان گفت در این نوع زندگی جمعی، بازی‌های اجتماعی بچه‌ها هم جریان داشت. اکثر بچه‌های قدیم حتی تا همین ۱۰ سال پیش هم در کوچه‌ها و حیاط خانه، انواع بازی‌های جمعی مثل قایم باشک، لی‌لی و هفت‌سنگ را تجربه می‌کردند. درواقع کودکان دیروز با هم بزرگ می‌شدند و روابط اجتماعی را در کودکی یاد می‌گرفتند. اما امروز به لحاظ تغییر سبک زندگی، ساختارهای شهری و فقدان فضاهایی که بازی‌های کودکان در آن شکل می‌گیرد دیگر کودکانمان نمی‌توانند آنطور که باید با همسن‌وسالانشان بازی کنند و اجتماعی شدن را بیاموزند. سبک زندگی از منظر بازی‌های کودکان یعنی این که زمانی برای ما عروسک‌های پارچه‌ای دوخته می‌شد بعد کارخانه عروسک‌سازی ایجاد و عروسک‌های دست‌ساز منسوخ شد. انواع اسباب بازی آمد و جای همبازی‌های کودکان را گرفت. در دوران فعلی هم محیط مجازی و بازی‌های دیجیتالی و موبایلی خیلی از وقت سرگرمی و بازی کودکان را می‌گیرد. اختراعات و تکنولوژی‌های جدید باعث شده است که نوع بازی کودکان هم متفاوت شود.

دومین فاکتوری که در بازی مهم است فضاست؛ بازی‌های دسته‌جمعی به فضای باز و بزرگ نیاز دارد که این فضا در قدیم کوچه‌ها و حیاط خانه‌ها بود؛ محل بازی لی‌لی و عمو زنجیرباف محله‌های قدیمی بود که همه بچه‌های محل را دور هم جمع می‌کرد. اما امروز دیگر خبری از کوچه‌های باز نیست؛ خانواده‌های امروز با هم غریبه‌اند کمتر پیش می‌آید که ساکنان یک آپارتمان همدیگر را به خوبی بشناسند و از حال و روز هم باخبر باشند و بچه‌هایشان با هم همبازی شوند. در ساختار امروز کوچه‌ها، دیگر امنیتی برای بازی بچه‌ها وجود ندارد. فضای شهر ناامن شده و خانواده‌ها به ندرت اجازه می‌دهند بچه‌ها برای بازی به بیرون از خانه خارج شوند. بنابراین بچه‌ها کمتر تمایل دارند با کودکان همسایه بازی کنند. این مسأله، هم به بحث‌های امنیتی برمی‌گردد هم به ساختار شهری مدرن.

امروز دیگر خبری از کوچه‌های بازنیست؛ خانواده‌های امروز با هم غریبه‌اند کمتر پیش می‌آید که ساکنان یک آپارتمان همدیگر را به خوبی بشناسند و از حال و روز هم باخبر باشند و بچه‌هایشان با هم همبازی شوند. در ساختار کوچه‌ها، دیگر امنیتی برای بازی بچه‌ها وجود ندارد. فضای شهر ناامن شده و خانواده‌ها به ندرت اجازه می‌دهند بچه‌ها برای بازی به بیرون از خانه خارج شوند. بنابراین بچه‌ها کمتر تمایل دارند با کودکان همسایه بازی کنند

اساسا در زندگی مدرن، افراد با هم ناآشنا هستند و روابط همسایگی تعریف نشده است؛ پس نسبت به هم شناخت ندارند. بچه‌ها در خانه تنها هستند و خانواده‌ها نمی‌توانند نظارتی بر بازی گروهی بچه‌ها داشته باشند. در قدیم وقتی بچه‌ها در کوچه بازی می‌کردند مورد نظارت والدین به‌ویژه مادر قرار داشتند. اما این دوره فضای بسته آپارتمان بین خانواده‌ها و در مهمانی‌ها پیش‌تر می‌توانست جای تلویزیون را بگیرد. صفحه‌ای از اعداد که پیش روی شماست و با بیرون آمدن هر مهره با نخودها و لوبیاها باید آن را پر کنید. بازی ساده دیگر که از هر سن و سالی افراد را دور هم جمع می‌کرد «گل یا پوچ» بود. دو نفری یا در گروه‌های چند نفره با یک شیء کوچک که در مشت‌ها جا می‌گیرد. گل دست چه کسی است؟ حدس می‌زنید و حدس می‌زنید تا بازی به نفع گروه خودتان پیش ببرید. دست چه کسی پوچ است؟

اینها را که به یاد می‌آورید می‌بینید، دست بچه‌های امروز پوچ که نه اما کم و بیش خالی است. خالی است از روزهای شاد گذشته، خالی است از فرهنگی که قرار بود به دستشان برسد اما نرسیده و این وسط از مشت کسی افتاده. زندگی‌شان از جمع‌ها و دورهمی‌ها، از تلاش برای پیروزی گروه و از شکست دادن گرگ‌ها، جای این چیزها خالی است. حتی اگر بعضی از بازی‌هایمان را به رده ورزش‌ها برده و برایشان قوانین داشته باشیم، بچه‌ها را در هم جمع نمی‌کند چرا که دیگر آن بازی‌ها را نمی‌شناسند.

بازی‌ها همه روی بچه‌ها و شخصیت آنها تأثیر می‌گذارد. عموزنجیرباف بازی فروشی نبود که بتوان آن را از مغازه برای بچه خرید یا سنگ لی‌لی را در هیچ اسباب‌بازی‌فروشی نمی‌فروختند امروزه اما بازی‌ها، کالای فرهنگی هستند که به تبعیت از نظام اقتصادی -همانطور که هدف نظام سرمایه فروش و تولید انبوه است - ساخته و در اختیار بچه‌ها قرار می‌گیرند. این کالای فرهنگی می‌آید و بر موضوعاتی دست می‌گذارد که برای بچه‌ها هیجان و جذابیت ایجاد کند فارغ از این که این جذابیت چه هزینه‌ای دارد و به ازای قیمت چه چیزی برداخت می‌شود و چه نسل آینده خشن و تندخویی به جامعه تحویل می‌دهد. درواقع همه اینها دست در دست هم می‌دهند تا این که همه ما در خدمت دنیایی قرار گیریم که بآن بیگانه‌ایم.

بچه‌ها در بازی‌های دسته‌جمعی درس احترام به دیگران را یاد می‌گرفتند و می‌دانستند در ساعت‌هایی از روز باید سکوت کنند تا مزاحم دیگران نشوند؛ مشارکت را می‌آموختند، برنده‌شدن به حق و جوانمردی را از هم یاد می‌گرفتند. اکنون عینا تمام این ارزش‌ها فرق کرده است. ذهن کودکان امروز با کالایی شدن فرهنگ و با ایجاد هیجانات کاذب ارضا می‌شود آن هم به‌واسطه وسایل بازی و نوع بازی بچه‌ها. از طرفی وقتی جامعه به سمت کالایی شدن حرکت می‌کند، مصداق‌های بازی‌های گروهی قدیم منسوخ می‌شود زیرا مورد توجه صاحبان سرمایه نیست و نمی‌توانند بازی‌های اجتماعی قدیم را در قالب سی‌دی و نرم‌افزار به بچه‌ها بدهند. در این میان عاملان فرهنگ اجتماعی که اصلا به کودکان و بازی‌های گروهی بچه‌ها توجه نمی‌کنند مقصران اصلی هستند. در مدرسه‌ها بازی‌های گروهی ترویج نمی‌شود، حتی پدر و مادرها هم با بچه‌ها بازی نمی‌کنند. پس اگر عاملان فرهنگی به این موضوع توجه نکنند، ساختارهای شهری هم به مقوله بازی بچه بی‌تفاوت باشد، دیگر چه چیزی جز نوستالژی از گذشته‌های دور در خاطره‌ها باقی می‌ماند؟ مادر گذشته به هم نیاز داشتیم. بازی‌ها، دسته‌جمعی بود و روح گروهی بر بچه‌ها غالب بود و در این میان بچه‌ها رعایت حال هم را می‌کردند. در بازی برنامه‌ریزی بود، مشورت بود و همبستگی هم بود. درواقع بازی‌های اجتماعی، مشق باهم‌زیستن و مشق رقابت بود. بازی‌های بچه‌های امروز انفرادی است، بچه‌ها دیگر نیازی به با هم بودن، برنامه‌ریزی، مشارکت، همبستگی و رقابت ندارند. فضاهای مجازی فقط برای بچه‌های امروز هیجان‌های دروغین ایجاد می‌کند. احساساتی که سریع هم تخلیه می‌شود و نهایتا هیچ چیز برای بچه باقی نمی‌ماند. مشخص است، هزینه‌های اجتماعی سبک زندگی مدرن بسیار زیاد و بعضا جبران‌ناپذیر است. ناراحتی‌های روانی و اختلال‌هایی که افراد را به سمت ناهنجاری‌های اجتماعی سوق می‌دهد مگر از کجا آمده‌اند؟ از همین دوران کودکی که فرد به معنای واقعی، کودکی نکرده است. مگر در قدیم مشکل و غم و غصه نبود؟ قطعا بود اما بچه‌ها فضایی داشتند که غم‌هایشان را فراموش کنند و با هم‌بازی کنند. یعنی از هم پشتیبانی و حمایت کنند. محله‌های قدیم در دست بچه‌ها بود. همان‌طور که اشاره کردم بخشی از این مسأله اجتنابناپذیر است چون به تغییر سبک زندگی و تغییر ساختار خانه‌ها در زندگی‌های جدید برمی‌گردد. بخشی دیگر در دست متولیان فرهنگی است که می‌توانند در سرانه‌های محله، گروه‌های بازی‌های محلی و بازی‌های دسته‌جمعی تعریف و به نوعی بازی‌های گذشته را در فضای جدید بازسازی کنند. درواقع در سبک زندگی جدید باید روح بازی‌های دسته‌جمعی را برای بچه‌های امروز حفظ کنیم.

فرادید

کودکان امروز در سلول انفرادی

خانواده‌ها نیز در این زمینه تا اندازه‌ای مقصرند. آنها باید با قدرت و اقتدار روند رشد و پرورش فرزندانشان را پیگیری کنند و در تربیت اجتماعی آنها بکوشند. در این میان، خانواده‌ها نباید چشم و هم‌چشمی کنند که اگر مثلا فلان کودک در اقوام یا دوستان، تبلت یا گوشی لمسی در دست دارد، پس ما هم باید برای فرزندمان آن را تهیه کنیم. لزومی ندارد کودک ۷-۶ ساله، موبایل یا لپ‌تاپ شخصی داشته باشد. با اگر به خاطر هدفی خاص و علمی، آن را در اختیارش قرار می‌دهند، هر روز و روزی چند ساعت با آنها بازی کند. متاسفانه امروزه چشم و هم‌چشمی مانند ویروسی به جان خانواده‌ها افتاده است که در مورد رایانه و تبلت و... با حذف سرگرمی‌های فردی، آینده و سلامت روانی بچه‌ها را به خطر می‌اندازد. گاهی خانواده‌ها در مورد مضرات این رفتارها، اطلاع کاملی ندارند همین امروز که در اتوبوس بودم، کودک شماله‌ای با مادرش در اتوبوس نشسته بود و آن کودک در طول مسیر دایما درحال بازی کردن با موبایل بود و مادرش هم گاهی به او در بازی کمک می‌کرد.

اگرچه بازی‌های رایانه‌ای نیز می‌توانند تا حدی موجب ارتقای ذهن و هوش و حافظه کودکان شوند، اما در گیری بیش از اندازه کودکان و نوجوانان با چنین سرگرمی‌هایی، موجب انزواطلبی، از دست دادن مهارت‌های اجتماعی و عدم توانایی حل تعارضات جمع، از عواقب استفاده زیاد این بازی‌های فردی و صرفا فکری است. این موضوع به قدری نگران کننده است که اگر آموزش و پرورش نتواند وظیفه جایگزین کردن سرگرمی‌های بچه‌ها را به خوبی انجام دهد، ممکن است در یکی، دو دهه پیش رو، دانشمندان ناهوش اما منزوی و دارای مشکلات روانی داشته باشیم. امیدوارم که چنین اتفاقی نیفتد. وزارت علوم هم می‌تواند در این زمینه نقشی ایفا کند. اگر بتواند داستان تک‌جنسیتی کردن دانشگاه‌ها را کنار بگذارند و جلوی جدایی پسرها و دخترها را بگیرند، می‌توانند بخشی از این تعاملات اجتماعی از دست رفته را به افراد برگردانند. زیرا بخشی از این تعاملات فرد با جامعه و افراد دیگر، تعاملات میان یک فرد با جنس مخالف است که اگر نتواند به چارچوب درستی در این زمینه برسد، مشکلات و عواقب آن دامنگیر خود او و جامعه خواهد شد. همه اینها به اضافه مشکلات رفتاری کودکان، اگر به‌درستی حل‌وفصل نشود، به صورت روان‌پریشی خود را نشان خواهد داد.